Journal of Urban law Open Access

Summer (2026) 2(2): 67-78

ORIGINAL ARTICLE

Legal Analysis of the United States and Israel's Military Attacks on Iranian Cities in the Light of Contemporary International Law

Marzieh Hojaji

PhD in International Law, University Lecturer and Researcher, Tehran, Iran.

Correspondence:
Marzieh Hojaji
Email: mhojaji2000@gmail.com

Received: 09 Jul 2026
Accepted: 07 Aug 2026

ABSTRACT

Objective: The military attacks carried out by the United States and Israel against Iranian cities have generated significant legal challenges concerning the legality of the use of force, compliance with international humanitarian law (IHL), and the international responsibility of states. Given their implications for international peace and security, the protection of civilians, and regional stability, these attacks require an integrated legal assessment. This study examines their legal status under contemporary international law by analysing the relationship between the law governing the resort to force (*jus ad bellum*) and the law governing the conduct of hostilities (*jus in bello*). **Method:** This study employs a descriptive-analytical methodology based on documentary and library research. It examines the legal issues in light of the Charter of the United Nations, the 1949 Geneva Conventions, the 1977 Additional Protocols, customary international law, the jurisprudence of the International Court of Justice, the documents of the International Committee of the Red Cross, and the International Law Commission's *Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts*. **Findings:** The findings demonstrate that even where the use of force may prima facie satisfy the legal requirements of self-defence under Article 51 of the United Nations Charter, such justification does not exempt states from strict compliance with international humanitarian law. Military operations directed against cities, critical infrastructure, medical facilities, cultural property, and other civilian objects, where conducted in violation of the principles of distinction, proportionality, precautions in attack, or military necessity, may give rise to the international responsibility of states and, where the legal requirements are met, the individual criminal responsibility of those responsible. **Conclusion:** The legality of military operations depends upon the cumulative fulfilment of the requirements governing both *jus ad bellum* and *jus in bello*. Compliance with one legal regime cannot justify violations of the other. Accordingly, any breach of either regime constitutes an independent legal basis for the attribution of international responsibility to the offending state. The originality of this study lies in providing an integrated legal analysis of the interaction between these two branches of international law in assessing military attacks against Iranian cities and clarifying their implications for the international responsibility of states.

KEYWORDS

Military attacks, International humanitarian law, International responsibility of States, Jus ad Bellum, Jus in Bello.

How to cite
Hojaji, M. (2026) Legal Analysis of the United States and Israel's Military Attacks on Iranian Cities in the Light of Contemporary International Law. *Journal of Urban law*, 2(2), 67-78.

Copyright © 2026 The Authors. Published by Payame Noor University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

مجله حقوق شهری

سال دوم، شماره دوم، پیاپی دوم، تابستان ۱۴۰۵ (۶۷-۷۸)

«مقاله پژوهشی»

تحلیل حقوقی حملات نظامی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به شهرهای ایران در پرتو حقوق بین‌الملل معاصر

مرضیه حججی

دکترای حقوق بین‌الملل، مدرس دانشگاه و پژوهشگر، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:
مرضیه حججی
رایانامه: mhojaji2000@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۴

استناد به این مقاله:
حججی، مرضیه. (۱۴۰۵). تحلیل حقوقی حملات نظامی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به شهرهای ایران در پرتو حقوق بین‌الملل معاصر. *مجله حقوق شهری*، ۲(۲)، ۶۷-۷۸.
(

چکیده

هدف: حملات نظامی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علیه شهرهای ایران، با توجه به آثار آن بر صلح و امنیت بین‌المللی، حمایت از غیرنظامیان و ثبات منطقه‌ای، چالش‌های حقوقی مهمی در زمینه مشروعیت توسل به زور، رعایت حقوق بین‌الملل بشردوستانه و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ایجاد کرده است. این پژوهش با هدف بررسی وضعیت حقوقی این حملات در پرتو حقوق بین‌الملل معاصر و تبیین تعامل میان حقوق حاکم بر توسل به زور (Jus ad Bellum)و حقوق حاکم بر اداره مخاصمات مسلحانه (Jus in Bello) انجام شده است. **روش:** این پژوهش با روش توصیفی – تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است. در این راستا، با بهره‌گیری از منشور ملل متحد، کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹، پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷، قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، اسناد کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی، مشروعیت حملات نظامی علیه شهرهای ایران مورد ارزیابی قرار گرفته است. **یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حتی در فرض احراز شرایط دفاع مشروع بر اساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد، دولت‌ها همچنان مکلف به رعایت کامل قواعد آمره حقوق بین‌الملل بشردوستانه هستند. حملات علیه شهرها، زیرساخت‌های حیاتی، مراکز درمانی، اموال فرهنگی و سایر اهداف غیرنظامی، در صورت نقض اصول تفکیک، تناسب، احتیاط در حمله یا ضرورت نظامی، می‌تواند موجب تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و در موارد مقتضی، مسئولیت کیفری فردی مرتکبان شود. **نتیجه‌گیری:** مشروعیت حقوقی عملیات نظامی مستلزم احراز هم‌زمان شرایط قانونی توسل به زور و رعایت کامل قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه در جریان اجرای عملیات است و رعایت یکی از این دو نظام حقوقی، ناقض بودن رفتار در نظام دیگر را توجیه نمی‌کند. از این‌رو، نقض هر یک از این دو نظام، مبنایی مستقل برای انتساب مسئولیت بین‌المللی به دولت متخلف محسوب می‌شود. نوآوری این پژوهش در ارائه تحلیلی یکپارچه از تعامل میان حقوق حاکم بر توسل به زور و حقوق حاکم بر مخاصمات مسلحانه در ارزیابی حملات نظامی علیه شهرهای ایران و تبیین آثار این تعامل بر نظام مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها است.

واژه‌های کلیدی

حملات نظامی، توسل به زور، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها.

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه پیام نور است.

این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)

مقدمه

تحولات اخیر در روابط بین‌الملل و افزایش تنش‌های نظامی در منطقه غرب آسیا، بار دیگر مسئله مشروعیت توسل به زور و حدود اعمال آن را در کانون مباحث حقوق بین‌الملل قرار داده است. حملات نظامی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علیه شهرها و زیرساخت‌های ایران، افزون بر پیامدهای امنیتی و سیاسی، پرسش‌های اساسی درباره انطباق این اقدامات با قواعد حقوق بین‌الملل معاصر ایجاد کرده است. در این میان، ارزیابی حقوقی چنین حملاتی تنها با استناد به قواعد حاکم بر توسل به زور امکان‌پذیر نیست، بلکه باید هم‌زمان الزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه نیز در مرحله اجرای عملیات نظامی مورد بررسی قرار گیرد. به بیان دیگر، مشروعیت آغاز یک عملیات نظامی و مشروعیت شیوه اجرای آن، دو نظام حقوقی مستقل اما مکمل را تشکیل می‌دهند که هر یک آثار و پیامدهای حقوقی خاص خود را دارند.

منشور ملل متحد با ممنوع اعلام کردن توسل به زور در بند (۴) ماده (۲)، اصل بنیادین منع استفاده از زور را به‌عنوان یکی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل تثبیت کرده و تنها در موارد استثنایی، از جمله دفاع مشروع موضوع ماده (۵۱) یا اقدامات اجرایی شورای امنیت، امکان عدول از این اصل را پذیرفته است. با این‌حال، حتی در فرض تحقق شرایط دفاع مشروع، دولت‌ها در اجرای عملیات نظامی ملزم به رعایت قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به‌ویژه اصول تفکیک، تناسب، احتیاط و ضرورت نظامی هستند. این الزامات در مخاصمات شهری، به دلیل تراکم جمعیت، وجود زیرساخت‌های حیاتی و اختلاط اهداف نظامی و غیرنظامی، اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که آیا حملات نظامی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علیه شهرهای ایران با قواعد حقوق بین‌الملل معاصر، اعم از حقوق حاکم بر توسل به زور و حقوق بین‌الملل بشردوستانه، انطباق دارد و در صورت نقض این قواعد، چه نوع مسئولیت بین‌المللی برای دولت مهاجم ایجاد می‌شود؟

فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که مشروعیت احتمالی توسل به زور، حتی در صورت احراز شرایط دفاع مشروع، مجوزی برای عدول از قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه ایجاد نمی‌کند و هرگونه حمله‌ای که بدون رعایت اصول تفکیک، تناسب، احتیاط و ضرورت نظامی یا با وارد آوردن خسارات نامتناسب به غیرنظامیان و اموال غیرنظامی انجام شود، افزون بر نقض تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل بشردوستانه، می‌تواند موجب تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و در موارد مقتضی مسئولیت کیفری فردی اشخاص مسئول گردد.

پژوهش حاضر با روش توصیفی – تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد بین‌المللی، کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹، پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷، منشور ملل متحد، قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، اسناد کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، به بررسی ابعاد مختلف این موضوع می‌پردازد. در این راستا، ابتدا مشروعیت توسل به زور و شرایط اعمال دفاع مشروع تحلیل می‌شود؛ سپس قواعد حاکم بر اجرای عملیات نظامی در محیط‌های شهری، به‌ویژه اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه، بررسی می‌شود و در پایان، آثار نقض این قواعد بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و مسئولیت کیفری احتمالی افراد ارزیابی خواهد شد.

نوآوری این پژوهش در ارائه تحلیلی منسجم از ارتباط میان دو شاخه اصلی حقوق بین‌الملل معاصر، یعنی حقوق حاکم بر توسل به زور و حقوق حاکم بر مخاصمات مسلحانه، در بستر حملات نظامی علیه شهرهای ایران است. این پژوهش نشان می‌دهد که ارزیابی حقوقی چنین حملاتی مستلزم بررسی هم‌زمان مشروعیت آغاز عملیات، نحوه اجرای آن و آثار ناشی از نقض تعهدات بین‌المللی است و تنها از رهگذر این رویکرد جامع می‌توان تصویری دقیق از مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل معاصر ارائه کرد.

تحول قواعد حقوق بین‌الملل در حمایت از شهرها و غیرنظامیان: از کنوانسیون‌های لاهه ۱۸۹۹ تا حقوق بین‌الملل بشردوستانه معاصر

تحول حقوق بین‌الملل بشردوستانه را می‌توان نتیجه تلاش جامعه بین‌المللی برای ایجاد تعادل میان ضرورت‌های نظامی و الزامات انسانی در زمان مخاصمات مسلحانه دانست. اگرچه جنگ همواره با تخریب شهرها، زیرساخت‌های غیرنظامی و تلفات گسترده انسانی همراه بوده است، اما قواعد حقوقی ناظر بر محدودسازی این خسارات به تدریج و در پاسخ به تجربیات تلخ جنگ‌های بزرگ توسعه یافته‌اند. از این منظر، حمایت از شهرها و جمعیت غیرنظامی نه یک قاعده اولیه، بلکه محصول روندی تکاملی در حقوق بین‌الملل است که از مقررات لاهه آغاز شد، با کنوانسیون‌های ژنو توسعه یافت و در پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ به اوج بلوغ خود رسید.

نخستین تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای حمایت حقوقی از شهرها و جمعیت غیرنظامی در برابر حملات نظامی، در کنفرانس

صلح لاهه ۱۸۹۹ صورت گرفت. کمیسیون دوم این کنفرانس که مأمور تدوین قواعد و عرف‌های جنگ بود، در مواد ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مقرراتی را درباره بمباران وضع کرد که بعدها مبنای تحول حقوق بین‌الملل بشردوستانه قرار گرفت. مطابق ماده ۲۵، حمله یا بمباران شهرها، روستاها، اماکن مسکونی و ساختمان‌های «بی‌دفاع» ممنوع اعلام شد. ماده ۲۶ فرماندهان نظامی را مکلف می‌کرد، جز در موارد حمله ناگهانی، پیش از آغاز بمباران به مقامات محلی هشدار دهند تا امکان حفاظت از غیرنظامیان فراهم شود. ماده ۲۷ نیز دولت‌های مهاجم را موظف می‌ساخت تا حد امکان از هدف قرار دادن اماکن مذهبی، فرهنگی، علمی، خیریه، بیمارستان‌ها و محل نگهداری مجروحان و بیماران خودداری کنند، مشروط بر آنکه این اماکن برای مقاصد نظامی مورد استفاده قرار نگیرند؛ در مقابل، دولت مدافع نیز موظف بود این اماکن را با علائم مشخص و قابل رؤیت برای نیروهای مهاجم علامت‌گذاری کند. این مقررات پس از تصویب کنفرانس، به عنوان بخشی از کنوانسیون دوم و سپس کنوانسیون چهارم لاهه، برای دولت‌های متعاهد لازم‌الاجرا شد و نخستین چارچوب قراردادی حمایت از غیرنظامیان در جریان مخاصمات مسلحانه را شکل داد. (Casey, 2026, p.163-210)

در کنفرانس دوم صلح لاهه (۱۹۰۷)، اگرچه اصل حمایت از شهرها و غیرنظامیان حفظ شد، اما مقررات مربوط به بمباران دستخوش اصلاحاتی گردید. مهم‌ترین تحول، اصلاح ماده ۲۵ کنوانسیون چهارم لاهه بود که عبارت «حمله یا بمباران، به هر وسیله (by whatever means) »را جایگزین مقررات پیشین کرد. این تغییر از آن جهت اهمیت داشت که قواعد مزبور را از محدوده توپخانه و محاصره زمینی فراتر برد و تمامی شیوه‌های حمله، از جمله وسایل نوظهور هوایی را نیز دربر گرفت. با وجود این، کنوانسیون ۱۹۰۷ همچنان اصطلاح کلیدی «شهر بی‌دفاع» را تعریف نکرد و همین خلأ تفسیری، در جنگ جهانی اول به دولت‌ها اجازه داد با تفسیر موسع از مفهوم «دفاع» و «هدف نظامی»، حملات هوایی گسترده‌ای را علیه شهرها توجیه کنند. ناکارآمدی این مقررات در برابر توسعه سریع جنگ هوایی، زمینه‌ساز تدوین قواعد اختصاصی لاهه درباره جنگ هوایی در سال ۱۹۲۳ شد که برای نخستین بار کوشید معیارهای دقیق‌تری برای مشروعیت بمباران هوایی و حمایت از غیرنظامیان ارائه کند.(Casey, 2026, p.163-210)

پس از تجربه گسترده بمباران‌های هوایی در جنگ جهانی اول و آشکار شدن ناکارآمدی مقررات کنوانسیون‌های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، کمیسیون حقوقدانان تشکیل‌شده درپی کنفرانس واشنگتن در سال ۱۹۲۳ «قواعد لاهه درباره جنگ هوایی» را تدوین کرد. هرچند این قواعد هرگز به تصویب و لازم‌الاجرا شدن دولت‌ها نرسید، اما نخستین تلاش جامع برای تنظیم حقوقی بمباران هوایی محسوب می‌شود و تأثیر قابل‌توجهی بر شکل‌گیری حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حتی برخی رویه‌های نظامی دولت‌ها بر جای گذاشت. مهم‌ترین نوآوری این قواعد، محدود کردن مشروعیت بمباران هوایی به اهداف صرفاً نظامی، ممنوعیت بمباران با هدف ایجاد رعب و وحشت در میان غیرنظامیان، منع تخریب اموال غیرنظامی و الزام فرماندهان به اتخاذ تدابیر احتیاطی برای حمایت از اماکن مذهبی، فرهنگی، تاریخی، بیمارستان‌ها و سایر تأسیسات حمایتی بود. همچنین این قواعد، مسئولیت دولت مهاجم در جبران خسارات ناشی از بمباران‌های غیرقانونی را پیش‌بینی می‌کرد. اگرچه قواعد لاهه ۱۹۲۳ به دلیل عدم تصویب رسمی نتوانستند به‌عنوان معاهده لازم‌الاجرا وارد نظام حقوق بین‌الملل شوند و در جنگ جهانی دوم نیز مانع بمباران گسترده شهرها نشدند، اما بسیاری از اصول اساسی آن، به‌ویژه اصل تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی، ممنوعیت حملات ارعاب‌آمیز، اصل احتیاط و حمایت از اموال فرهنگی و غیرنظامیان، بعدها در کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹، پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ و حقوق بین‌الملل عرفی انعکاس یافت و امروزه مبنای ارزیابی مشروعیت حملات هوایی در مخاصمات مسلحانه، از جمله حملات علیه شهرها، به شمار می‌رود.(Casey, 2026, p.163-210)

جنگ جهانی اول و به ویژه جنگ جهانی دوم نشان دادند که مقررات لاهه برای حمایت از جمعیت غیرنظامی کافی نیستند. گسترش جنگ هوایی، بمباران‌های گسترده شهرهایی مانند درسدن، هیروشیما، ناگازاکی، لندن و توکیو، و افزایش چشمگیر تلفات غیرنظامیان، ضرورت بازنگری اساسی در حقوق جنگ را آشکار ساخت. در این دوره، برای نخستین بار، شهرها نه صرفاً به عنوان محل استقرار نیروهای نظامی، بلکه به عنوان اهدافی مستقل برای تضعیف روحیه عمومی و توان اقتصادی دشمن مورد حمله قرار گرفتند. این تحولات، جامعه بین‌المللی را به سمت توسعه قواعدی سوق داد که مستقیماً از غیرنظامیان حمایت کند. پس از جنگ تلاش‌های حقوقی متعددی برای تدوین قواعد حمایتی صورت گرفت. در این راستا، سه تحول مهم در توسعه حقوق بین‌الملل بشردوستانه قابل شناسایی است.

در پاسخ به این تجربه، کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ درباره حمایت از اشخاص غیرنظامی در زمان جنگ تصویب شد که نقطه عطفی در تحول حقوق بین‌الملل بشردوستانه به شمار می‌رود.

برخلاف مقررات لاهه که بیشتر بر حقوق و تکالیف دولت‌های متخاصم تمرکز داشت، کنوانسیون چهارم ژنو محور حمایت خود را بر انسان قرار داد. بر اساس ماده ۱۴، دولت‌های متعاهد مجاز شدند مناطق امنی برای حمایت از مجروحان، بیماران، سالمندان، کودکان، زنان باردار و مادران ایجاد کنند و ماده ۱۸ نیز حمله به بیمارستان‌های غیرنظامی را ممنوع اعلام و دولت‌ها را ملزم به علامت‌گذاری این مراکز با علائم شناخته‌شده بین‌المللی کرد. این کنوانسیون ضمن شناسایی وضعیت حقوقی افراد غیرنظامی، حمایت از جان، کرامت، سلامت و اموال آنان را در سرزمین‌های اشغالی و مناطق درگیر تضمین نمود و بسیاری از اقدامات غیرانسانی را ممنوع اعلام کرد. با این‌حال، این کنوانسیون هنوز قواعد تفصیلی درباره شیوه انجام حملات نظامی و نحوه حمایت از شهرها در برابر بمباران‌های گسترده ارائه نمی‌کرد.

پیش‌نویس قواعد کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در سال ۱۹۵۶ بود که گامی مهم در جهت توسعه حمایت از غیرنظامیان محسوب می‌شد. این پیش‌نویس حمله مستقیم به غیرنظامیان، حملات با هدف ایجاد رعب و وحشت در میان جمعیت غیرنظامی، حمله به منازل، تأسیسات و وسایل حمل‌ونقل اختصاص‌یافته به غیرنظامیان و نیز حملات بی‌تمایز، به‌ویژه در مواردی که اهداف نظامی در میان جمعیت غیرنظامی قرار داشتند، ممنوع اعلام کرد. این مقررات، به‌ویژه ممنوعیت «بمباران ارعاب‌آمیز»، از نظر ماهوی شباهت زیادی با قواعد لاهه ۱۹۲۳ داشت؛ هرچند همانند آن قواعد، به دلیل عدم استقبال دولت‌ها، هرگز به یک سند الزام‌آور بین‌المللی تبدیل نشد.

تکامل واقعی قواعد حمایت از شهرها با تصویب پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ به کنوانسیون‌های ژنو تحقق یافت. این پروتکل برای نخستین‌بار مجموعه‌ای جامع از اصول بنیادین حاکم بر عملیات نظامی را تدوین کرد که امروزه اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه محسوب می‌شوند. ماده ۴۸، طرف‌های مخاصمه را موظف می‌کند همواره میان غیرنظامیان و رزمندگان و نیز میان اهداف نظامی و اموال غیرنظامی تمایز قائل شوند. ماده ۵۱ حملات بی‌تمایز را ممنوع دانسته و از جمله، بمباران مناطقی را که اهداف نظامی و غیرنظامی در کنار یکدیگر قرار دارند و نیز حملاتی را که خسارات مورد انتظار آن‌ها برای غیرنظامیان در مقایسه با مزیت نظامی پیش‌بینی‌شده نامتناسب باشد، غیرقانونی اعلام می‌کند. ماده ۵۲ حمله به اموال غیرنظامی را ممنوع کرده و مقرر می‌دارد تنها اهدافی که به دلیل ماهیت، موقعیت، هدف یا نحوه استفاده، سهم مؤثری در عملیات نظامی دارند و نابودی آن‌ها مزیت نظامی قطعی ایجاد می‌کند، می‌توانند هدف حمله قرار گیرند. همچنین ماده ۵۴ هرگونه حمله، تخریب یا از بین بردن اشیاء و تأسیسات ضروری برای بقای غیرنظامیان، از جمله منابع آب، مواد غذایی، تأسیسات کشاورزی و سایر امکانات حیاتی را ممنوع می‌سازد. (Casey, 2026, p.163-210)

در مجموع، اسناد پس از جنگ جهانی دوم، برخلاف قواعد لاهه ۱۹۲۳، کمتر از اصطلاح «بمباران هوایی» استفاده کرده و به جای آن مفهوم عام «حمله» (Attack) را به کار برده‌اند. بدین‌ترتیب، دامنه شمول این مقررات از بمباران هوایی فراتر رفته و تمامی اشکال حملات نظامی، اعم از حملات هوایی، موشکی، توپخانه‌ای، پهپادی و سایر شیوه‌های متعارف جنگ را دربر می‌گیرد. این تحولات نشان‌دهنده گذار حقوق بین‌الملل از رویکرد سنتیِ تنظیم صرف بمباران هوایی به نظامی جامع برای حمایت از غیرنظامیان و محدودسازی روش‌ها و ابزارهای جنگ است. پروتکل الحاقی اول اصول بنیادینی همچون تفکیک، تناسب، احتیاط در حمله، حمایت از اموال غیرنظامی و ممنوعیت حملات بی‌تمایز که امروزه بخش مهمی از حقوق بین‌الملل عرفی نیز محسوب می‌شوند، مهم‌ترین معیارهای حقوقی برای ارزیابی مشروعیت حملات نظامی علیه شهرها و جمعیت غیرنظامی هستند.

در کنار حقوق قراردادی، بخش مهمی از این قواعد امروزه در قالب حقوق بین‌الملل عرفی نیز شناسایی شده‌اند. مطالعه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ درباره حقوق بین‌الملل بشردوستانه عرفی نشان می‌دهد که اصول تفکیک، تناسب، احتیاط، ممنوعیت حملات کور، حمایت از تأسیسات غیرنظامی و حفاظت ویژه از اماکن فرهنگی و درمانی، صرف‌نظر از عضویت یا عدم عضویت دولت‌ها در پروتکل الحاقی اول، به عنوان قواعد عرفی الزام‌آور شناخته می‌شوند. رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و دیوان کیفری بین‌المللی نیز این جایگاه عرفی را مورد تأیید قرار داده‌اند.

در مجموع، بررسی روند تاریخی تحول حقوق بین‌الملل بشردوستانه نشان می‌دهد که حمایت از شهرها و جمعیت غیرنظامی از مقرراتی محدود و مبتنی بر وضعیت «شهرهای بی‌دفاع» در کنوانسیون‌های لاهه، به نظامی جامع مبتنی بر اصول تفکیک، تناسب، احتیاط و ممنوعیت حملات کور در پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ و حقوق بین‌الملل عرفی تکامل یافته است. این تحول، مبنای حقوقی ارزیابی مشروعیت عملیات نظامی در مخاصمات معاصر و سنجش مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و افراد در قبال حملات علیه مناطق شهری و غیرنظامیان را فراهم ساخته و چارچوب اصلی تحلیل‌های حقوقی در این حوزه را تشکیل می‌دهد.

ارزیابی حقوقی حملات به شهرها براساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه

حملات نظامی اسرائیل علیه اهدافی در قلمرو جمهوری اسلامی ایران از ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ (۲۳ خرداد ۱۴۰۴) آغاز شد و با ورود مستقیم ایالات متحده از ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵ (۱ تیر ۱۴۰۴) و حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران، ابعاد جدیدی یافت. با وقفه‌ای چندماهه، دور جدید حملات مستقیم ایالات متحده آمریکا، با مشارکت اسرائیل، علیه اهدافی در قلمرو جمهوری اسلامی ایران از ۹ اسفند ۱۴۰۴ (۲۸ فوریه ۲۰۲۶) آغاز شد و در روزهای بعد به حملات مکرر علیه اهداف نظامی، هسته‌ای و برخی زیرساخت‌های دیگر گسترش یافت.

ارزیابی مشروعیت حملات نظامی به شهرها مستلزم تفکیک میان دو حوزه بنیادین حقوق بین‌الملل است؛ نخست، حقوق ناظر بر توسل به زور (Jus ad Bellum) که مشروعیت آغاز یا استمرار استفاده از نیروی نظامی را بررسی می‌کند و دوم، حقوق بین‌الملل بشردوستانه (Jus in Bello) که نحوه انجام عملیات نظامی را بدون توجه به مشروع یا نامشروع بودن جنگ تنظیم می‌نماید. این تفکیک که از اصول پذیرفته‌شده حقوق بین‌الملل معاصر است، بیانگر آن است که حتی در صورت مشروع بودن توسل به زور، دولت‌ها همچنان مکلف به رعایت قواعد حمایتی حقوق بین‌الملل بشردوستانه در قبال شهرها و جمعیت غیرنظامی هستند. پس از جنگ جهانی دوم، منشور ملل متحد اصل منع توسل به زور را به عنوان یکی از بنیان‌های نظم حقوقی بین‌المللی تثبیت کرد. مطابق بند ۴ ماده ۲ منشور، تمامی دولت‌ها موظف‌اند از تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی سایر دولت‌ها خودداری کنند. این اصل، امروزه علاوه بر تعهد قراردادی، به عنوان یکی از قواعد آمره (Jus Cogens) حقوق بین‌الملل نیز شناخته می‌شود. با وجود این ممنوعیت، منشور دو استثنای اصلی را پیش‌بینی کرده است. نخست، اقدامات اجرایی شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور، هنگامی که شورا وجود تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز را احراز کرده و استفاده از نیروی نظامی را مجاز اعلام نماید. دوم، حق ذاتی دفاع مشروع فردی یا جمعی موضوع ماده ۵۱ منشور که در صورت وقوع حمله مسلحانه تا زمان اتخاذ اقدامات لازم توسط شورای امنیت قابل اعمال است. از این‌رو، صرف وقوع مخاصمه یا وجود اختلافات سیاسی میان دولت‌ها، مشروعیت حمله به شهرها را توجیه نمی‌کند، بلکه ابتدا باید مشروعیت اصل توسل به زور بر اساس قواعد منشور احراز گردد. بر این اساس، ارزیابی مشروعیت هرگونه حمله نظامی منتسب به دولت‌های خارجی علیه قلمرو یک دولت مستقل، از جمله حمله به شهرهای ایران، ابتدا مستلزم بررسی وجود یا عدم وجود یکی از دو مبنای مشروع‌کننده استفاده از زور است. در فرض فقدان مجوز شورای امنیت، تنها امکان توجیه حقوقی باقی‌مانده، استناد به دفاع مشروع است. با این‌حال، دفاع مشروع نیز تابع شرایط سخت‌گیرانه‌ای از جمله وقوع حمله مسلحانه، ضرورت، تناسب و فوریت است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه Oil Platforms تصریح کرده است که دولت مدعی دفاع مشروع باید وجود یک حمله مسلحانه واقعی و انتساب‌پذیر را اثبات نماید و صرف تنش یا اقدامات پراکنده، برای توجیه توسل به زور کافی نیست (*Oil Platforms (Iran v. United States)*, ICJ, 2003, paras. 51–64).

علاوه بر این، در رویه قضایی بین‌المللی، مفهوم «حمله مسلحانه» به‌صورت مضیق تفسیر شده و هرگونه توسعه موسع آن با هدف توجیه اقدامات نظامی گسترده مورد پذیرش قرار نگرفته است. در همین راستا، دیوان در قضیه Armed Activities on the Territory of the Congo تأکید کرد که ادعای دفاع مشروع نمی‌تواند جایگزین اثبات دقیق وقوع حمله مسلحانه شود و اقدامات نظامی فراتر از ضرورت فوری و متناسب، از شمول ماده ۵۱ خارج خواهد بود (*Armed Activities on the Territory of the Congo (DRC v. Uganda)*, ICJ, 2005, paras. 146–147).

در پرتو این چارچوب حقوقی، هرگونه تحلیل درباره مشروعیت حملات نظامی به شهرهای ایران باید بر این مبنا استوار باشد که ابتدا مشخص شود آیا اساساً «حمله مسلحانه» به معنای حقوقی آن رخ داده است یا خیر، و در صورت ادعای دفاع مشروع، آیا شرایط ضرورت و تناسب به‌طور هم‌زمان رعایت شده‌اند یا خیر. فقدان هر یک از این عناصر، موجب خروج عمل از چارچوب دفاع مشروع و در نتیجه، غیرقانونی بودن توسل به زور خواهد شد.

در نتیجه، چارچوب *jus ad bellum* در این پژوهش نقش نقطه ورود به تحلیل حقوقی حملات را ایفا می‌کند. به این معنا که تا زمانی که مشروعیت توسل به زور احراز نشود، ورود به بررسی جزئیات مربوط به نحوه اجرای عملیات نظامی، از حیث حقوق بین‌الملل بشردوستانه، صرفاً در مقام تحلیل تکمیلی باقی می‌ماند و تغییری در نتیجه اولیه غیرقانونی بودن استفاده از زور ایجاد نخواهد کرد. با این‌حال، تفکیک میان این دو سطح تحلیل، مطابق رویه تثبیت‌شده دیوان بین‌المللی دادگستری، ضروری است؛ زیرا حتی در صورت فرض غیرقانونی بودن توسل به زور، قواعد حقوق بشردوستانه همچنان بر رفتار طرف‌های مخاصمه حاکم خواهند بود.

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی **مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای (۱۹۹۶)** تصریح نمود که حتی در مواردی که دولت‌ها به صورت مشروع از حق دفاع مشروع استفاده می‌کنند، تمامی عملیات نظامی آنان باید مطابق قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه انجام شود. بنابراین، مشروع بودن توسل به زور، مجوز نقض اصول تفکیک، تناسب و احتیاط محسوب نمی‌شود.(ICJ, 1996, para. 42) این تفکیک در رویه دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق نیز مورد تأکید قرار گرفته است. شعبه استیناف در پرونده **Tadić** اعلام نمود که رعایت قواعد بشردوستانه مستقل از مشروعیت یا عدم مشروعیت مخاصمه است و تمامی طرف‌های درگیر، صرف‌نظر از وضعیت حقوقی خود، ملزم به رعایت آن هستند (ICTY, Tadić, Decision on Jurisdiction, 1995, para. 102).

رویه دادگاه‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که حملات گسترده و کور علیه مناطق شهری، حتی در صورت وجود اهداف نظامی، می‌تواند جنایت جنگی تلقی شود. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در پرونده **Prosecutor v. Stanislav Galić** درباره محاصره و گلوله‌باران سارایوو اعلام کرد که حملات مستمر علیه مناطق مسکونی و ایجاد رعب در میان غیرنظامیان، نقض آشکار حقوق بین‌الملل بشردوستانه و از مصادیق جنایت جنگی است.(ICTY, Galić Judgment, 2003, paras. 57–61)

همچنین **اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی** در بند (ب) ماده ۸، حملات عمدی علیه جمعیت غیرنظامی، حمله به اموال غیرنظامی، بمباران شهرهای فاقد اهداف نظامی و حملات نامتناسب را از مصادیق جنایات جنگی برشمرده است. بدین ترتیب، مسئولیت ناشی از حملات غیرقانونی به شهرها تنها متوجه دولت‌ها نیست، بلکه می‌تواند مسئولیت کیفری فردی فرماندهان و مقامات نظامی را نیز در پی داشته باشد.

مفهوم «شهر» در حقوق بین‌الملل بشردوستانه واجد جایگاه ویژه‌ای است. اگرچه اسناد معاهده‌ای تعریف مستقلی از «شهر» ارائه نکرده‌اند، اما مجموعه قواعد ناظر بر حمایت از جمعیت غیرنظامی و اموال غیرنظامی عملاً مناطق شهری را در قلمرو حمایت ویژه قرار می‌دهد. شهرها محل استقرار انبوهی از اشخاص غیرنظامی، بیمارستان‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز فرهنگی، تأسیسات خدمات عمومی و زیرساخت‌های حیاتی هستند و هرگونه عملیات نظامی در چنین محیطی، خطر خسارات گسترده انسانی و مادی را به همراه دارد. از این رو، حقوق بین‌الملل بشردوستانه اصل را بر غیرنظامی بودن شهرها و اموال موجود در آن‌ها قرار داده و تنها در صورتی اجازه هدف قرار دادن یک شیء را می‌دهد که آن شیء، مطابق معیارهای مقرر در ماده ۵۲(۲) پروتکل الحاقی اول، واجد وصف «هدف نظامی» باشد. بر اساس این ماده، هدف نظامی تنها زمانی قابل حمله است که به موجب ماهیت، محل، هدف یا نحوه استفاده، سهم مؤثری در عملیات نظامی داشته باشد و انهدام، تصرف یا بی‌اثر کردن آن، در اوضاع و احوال زمان، مزیت نظامی قطعی ایجاد کند.

تحولات مخاصمات مسلحانه نشان می‌دهد که الگوی جنگ‌ها از نبردهای سنتی در میدان‌های باز و محاصره شهرها به جنگ‌های شهری (Urban Warfare) تغییر یافته است. در گذشته، ساختار دفاعی شهرها عمدتاً بر استحکامات پیرامونی استوار بود و با فروپاشی دیوارهای دفاعی، کنترل شهر نیز در اختیار نیروهای مهاجم قرار می‌گرفت. با پیشرفت فناوری‌های نظامی، به‌ویژه از قرن بیستم، این الگو دگرگون شد و خودِ بافت شهری به عرصه اصلی عملیات نظامی تبدیل گردید؛ به‌گونه‌ای که ساختمان‌ها، خیابان‌ها، تونل‌ها و سایر زیرساخت‌های شهری به عناصر مؤثر در صحنه نبرد بدل شدند. جنگ‌های شهری معاصر با نقض‌های گسترده حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله حملات بی‌تمایز، تخریب زیرساخت‌های غیرنظامی، حمله به مراکز درمانی به‌عنوان شیوه جنگ و محدود کردن امدادرسانی بشردوستانه همراه بوده است. اگرچه این اقدامات بر اساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه ممنوع هستند، اما تراکم جمعیت و درهم‌تنیدگی اهداف نظامی با مناطق مسکونی، اجرای اصول بنیادین این حقوق، به‌ویژه اصول تفکیک، تناسب و احتیاط در حمله را در محیط‌های شهری با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد. (Casey, 2026, p.163-210) تخریب شهر می‌تواند پیامدهایی ویرانگر کوتاه‌مدت و هم بلندمدت به همراه داشته باشد؛ در پیامدهای کوتاه‌مدت، هدف قرار دادن شهر موجب آسیب‌های شخصی، اقتصادی و روانی–اجتماعی می‌شود. در بلندمدت نیز چالش‌های جدی برای صلح و امنیت ایجاد می‌کند، زیرا فضای شهری نیازمند بازسازی گسترده و پرهزینه است. البته اگر اساساً چنین بازسازی‌ای ممکن باشد. (Sapiano, 2024)

استفاده از سلاح‌های انفجاری در مناطق پرجمعیت، افزون بر تلفات مستقیم انسانی، موجب تخریب زیرساخت‌های حیاتی مانند شبکه‌های برق، آب، بیمارستان‌ها و سامانه‌های ارتباطی شده و آثار انسانی، اقتصادی و اجتماعی گسترده و بلندمدتی بر جای می‌گذارد. از این‌رو، در ارزیابی مشروعیت حملات، علاوه بر مزیت نظامی مورد انتظار، باید پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم آنها بر جمعیت

غیرنظامی و خدمات اساسی شهری نیز مورد توجه قرار گیرد. (Bernard, 2016)

آثار مستقیم شامل خسارات فوری ناشی از انفجار، مانند تخریب یک تأسیسات، کشته یا زخمی شدن کارکنان و نابودی تجهیزات است. در مقابل، آثار زنجیره‌ای پیامدهایی هستند که پس از تخریب اولیه، به دلیل وابستگی اجزای مختلف یک خدمت یا ارتباط میان خدمات گوناگون ایجاد می‌شوند. برای مثال، تخریب یک تصفیه‌خانه آب ممکن است علاوه بر قطع آب آشامیدنی، موجب از کار افتادن بیمارستان‌ها، افزایش بیماری‌های واگیردار، اختلال در دفع فاضلاب و حتی مهاجرت اجباری ساکنان شود. (Coupland & Ray, 2020) در اینجا می‌توان اشاره به **اثر دومینویی (Domino Effect)** در خدمات شهری نمود. براساس این تحلیل، تخریب یک خدمت اساسی، تنها همان خدمت را مختل نمی‌کند، بلکه به دلیل وابستگی متقابل زیرساخت‌ها، اختلال را به سایر خدمات نیز منتقل می‌سازد. برای مثال، از کار افتادن شبکه برق می‌تواند موجب توقف سامانه‌های آبرسانی، اختلال در عملکرد بیمارستان‌ها، از کار افتادن سیستم‌های ارتباطی و افزایش بحران‌های بهداشتی شود. این وابستگی متقابل نشان می‌دهد که ارزیابی خسارات ناشی از حملات نباید صرفاً به هدف مورد اصابت محدود شود، بلکه باید پیامدهای ثانویه و زنجیره‌ای آن نیز مورد توجه قرار گیرد. (Coupland & Ray, 2020)

در مخاصمات معاصر، بسیاری از عملیات نظامی در محیط‌های شهری انجام می‌شود؛ محیط‌هایی که در آنها اهداف نظامی و اموال غیرنظامی در مجاورت یکدیگر قرار دارند. به همین دلیل، ارزیابی مشروعیت حملات علیه شهرها صرفاً با استناد به مشروعیت جنگ امکان‌پذیر نیست، بلکه باید با معیارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه سنجیده شود. مهم‌ترین معیار، اصل تفکیک است که در ماده ۴۸ پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ مقرر شده است. بر اساس این اصل، حمله تنها زمانی مشروع است که مستقیماً متوجه یک هدف نظامی باشد. ماده ۵۲ یکی از مهم‌ترین جلوه‌های اصل تفکیک (Principle of Distinction) در حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. این ماده مقرر می‌کند که اصل بر غیرنظامی بودن اموال است و تنها اموالی را می‌توان هدف حمله قرار داد که دو شرط را هم‌زمان داشته باشند: نخست، به‌واسطه ماهیت، موقعیت، هدف یا نحوه استفاده، سهم مؤثری در عملیات نظامی ایفا کنند؛ و دوم، نابودی یا از کار انداختن آن‌ها در اوضاع و احوال زمان حمله، مزیت نظامی قطعی و مشخص ایجاد کند. بنابراین، صرف احتمال استفاده نظامی یا وجود یک منفعت فرضی، برای تبدیل یک مال غیرنظامی به هدف مشروع کافی نیست (Protocol Additional I, 1977). بندسوم ماده فوق نیز یکی از مهم‌ترین فرض‌های حمایتی حقوق بین‌الملل بشردوستانه را بیان می‌کند. بر اساس این بند، در صورت تردید درباره ماهیت نظامی یا غیرنظامی یک مال، باید آن را غیرنظامی تلقی کرد. این قاعده بار اثبات را برعهده طرف حمله قرار می‌دهد و از حملات مبتنی بر گمان یا اطلاعات نامطمئن جلوگیری می‌کند.

از منظر حقوق بین‌الملل معاصر هرچند این ماده به‌طور مستقیم از «شهر» یا حقوق شهری نام نمی‌برد، اما یکی از مهم‌ترین مبانی حقوقی حمایت از محیط شهری محسوب می‌شود. از آنجا که بخش عمده شهرها از اموال و زیرساخت‌های غیرنظامی مانند خانه‌ها، مدارس، عبادتگاه‌ها و سایر تأسیسات عمومی تشکیل شده است، حمله به این اموال، مگر در صورت تحقق شرایط سخت‌گیرانه مقرر در ماده ۵۲، با حقوق بین‌الملل بشردوستانه مغایرت دارد. ازاین‌رو، این ماده را می‌توان یکی از مهم‌ترین پایه‌های حقوقی برای حمایت از شهرها در برابر تخریب گسترده در مخاصمات مسلحانه دانست. (Additional Protocol I, 1977, art. 52(2)

کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تفسیر رسمی ماده ۵۲ تأکید می‌کند که این تعریف باید به صورت **مضیق** تفسیر شود؛ زیرا هرگونه توسعه بی‌ضابطه مفهوم هدف نظامی، می‌تواند اصل حمایت از جمعیت غیرنظامی را تضعیف کند. از دیدگاه این کمیته، صرف قرار گرفتن یک تأسیسات در مجاورت اهداف نظامی یا استفاده محدود از یک منطقه شهری توسط نیروهای نظامی، موجب از بین رفتن حمایت حقوقی کل منطقه یا تمامی اشیای موجود در آن نمی‌شود و هر هدف باید به صورت مستقل و بر اساس معیارهای مقرر در حقوق بین‌الملل ارزیابی شود. (ICRC, 1987, paras628-638)

اصل دوم، **تناسب** است. مطابق بند ۵ ماده ۵۱ پروتکل اول، حمله‌ای که انتظار می‌رود خسارات اتفاقی به غیرنظامیان یا اموال غیرنظامی آن در مقایسه با مزیت نظامی مورد انتظار بیش از حد باشد، ممنوع است. بنابراین، حتی حمله به یک هدف نظامی واقع در شهر نیز زمانی مشروع خواهد بود که خسارات جانبی آن از حدود تناسب فراتر نرود.

اصل سوم، **احتیاط در حمله** است که در ماده ۵۷ پروتکل الحاقی اول پیش‌بینی شده است. فرماندهان نظامی مکلف‌اند پیش از حمله، تمامی تدابیر عملی ممکن را برای کاهش آسیب به غیرنظامیان اتخاذ کنند؛ از جمله انتخاب دقیق هدف، استفاده از تسلیحات مناسب، بررسی امکان تعویق عملیات و صدور هشدار مؤثر در موارد مقتضی می باشد.

برای اجرای اصل تفکیک، **اصل تناسب** و **اصل احتیاط در حمله** ضرورتا ساختار بسیاری از زیرساخت‌های حیاتی شهری و آثار فنی ناشی از تخریب آن‌ها و بخش عمده آثار زنجیره‌ای حملات را می توان «به‌طور معقول قابل پیش‌بینی» دانست. بنابراین، فرماندهان نظامی نمی‌توانند صرفاً به خسارت مستقیم ناشی از انفجار اکتفا کنند، بلکه مکلف‌اند پیامدهای بعدی حمله بر خدمات شهری و در نتیجه بر جمعیت غیرنظامی را نیز در ارزیابی تناسب لحاظ کنند. به بیان دیگر، هرچه امکان پیش‌بینی آثار زنجیره‌ای بیشتر باشد، مسئولیت حقوقی مهاجم در توجه به این آثار نیز افزایش می‌یابد. (Coupland & Ray, 2020)

همین رویکرد در رویه قضایی بین‌المللی نیز مشاهده می‌شود. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در پرونده **Strugar**، که به حمله به شهر تاریخی دوبروونیک مربوط بود، اعلام کرد که حتی در صورت وجود اهداف نظامی در یک منطقه، حمله باید محدود به همان اهداف باشد. دادگاه تأکید می‌کند که «اموال غیرنظامی شامل هر مالی می‌شود که نمی‌توان آن را به طور مشروع یک هدف نظامی درنظر گرفت و همچنین خسارات وارده به مناطق مسکونی و آثار فرهنگی نباید از حدود ضرورت نظامی فراتر رود (*Prosecutor v. Strugar*, IT-01-42-T, Judgment, 31 January 2005, paras. 282–289).

این رأی یکی از مهم‌ترین تبیین‌های قضایی از مفهوم حمله در حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. براساس آن، مشروعیت حمله نه به محل وقوع آن، بلکه به ماهیت هدف حمله بستگی دارد. بنابراین، صرف وقوع عملیات نظامی در یک شهر، حمله را غیرقانونی نمی‌کند؛ اما اگر هدف حمله جمعیت غیرنظامی یا اموال غیرنظامی باشد، یا بدون رعایت اصل تفکیک انجام شود، چنین حمله‌ای می‌تواند جنایت جنگی محسوب شود. مطابق ماده ۵۰(۱) پروتکل الحاقی اول، در صورت تردید درباره غیرنظامی بودن یک شخص، باید فرض شود که وی غیرنظامی است.

به نظر می‌آید هرچند حقوق بین‌الملل بشردوستانه هنوز ارزیابی هر حمله را به‌طور مستقل و بر پایه اصولی مانند تفکیک، تناسب و احتیاط انجام می‌دهد، اما با پذیرش آثار غیرمستقیم و قابل پیش‌بینی جنگ‌های شهری، ضرورتا نیاز به تحول تدریجی این نظام حقوقی به سوی درک جامع‌تری از خشونت می‌باشد. در مجموع، چنین می‌توان استدلال می‌کرد که ویرانی شهرها در تهاجم نظامی صرفاً نابودی فیزیکی شهر نیست، بلکه تخریب و یا تغییر کلیت حیات شهری ست. از این‌رو، توسعه حقوق بین‌الملل باید به سمتی حرکت کند که شهر را نه فقط به‌عنوان مجموعه‌ای از اموال غیرنظامی، بلکه به‌عنوان یک موجودیت اجتماعی و فضایی مستقل و شایسته موردحمایت بشناسد. این دیدگاه می‌تواند مبنای نظری مهمی برای بازاندیشی در قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه و تقویت حمایت از شهرها در مخاصمات مسلحانه باشد. در نتیجه، هرگونه حمله کور، نامتناسب یا عمدی علیه مناطق شهری و جمعیت غیرنظامی، صرف‌نظر از فرض وجود مشروعیت اولیه جنگ، نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه و در مواردی جنایت جنگی محسوب خواهد شد.

مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از حملات نظامی به شهرها

درپی تشدید تنش‌های منطقه‌ای، اسرائیل و ایالات متحده آمریکا طی یک سال گذشته (۱۴۰۴-۱۴۰۵) مجموعه‌ای از عملیات‌های نظامی، از جمله حملات هوایی، موشکی، پهپادی و سایبری را علیه اهدافی در قلمرو جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. جمهوری اسلامی ایران این اقدامات را نقض اصل منع توسل به زور، اصل احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌ها و مغایر با بند (۴) ماده (۲) منشور سازمان ملل متحد دانسته است.

رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین (۲۰۰۴)، هرچند مستقیماً به موضوع حمله به شهرها و مناطق مسکونی نمی‌پردازد، اما از حیث تأکید بر قابلیت اعمال حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه و لزوم رعایت قواعد بنیادین حمایت از غیرنظامیان، برای بحث حاضر دارای اهمیت است. دیوان در این رأی تصریح می‌کند که مقررات کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ و قواعد عرفی حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله اصول حمایت از جمعیت غیرنظامی، در سرزمین‌های اشغالی لازم‌الاجرا هستند. از این‌رو، این رأی را می‌توان به‌عنوان مؤیدی بر تعهد طرف‌های مخاصمه به رعایت اصول تفکیک، تناسب و حمایت از غیرنظامیان دانست؛ اصولی که مبنای حقوقی ممنوعیت حملات علیه شهرها و سایر اهداف غیرنظامی را تشکیل می‌دهند.(International Court of Justice [ICJ], 2004)

در پرتو این رویه قضایی، چنانچه احراز شود که حملات انجام‌شده علیه ایران خارج از چارچوب استثناهای مقرر در منشور سازمان ملل متحد بوده یا با الزامات ضرورت، تناسب و تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی انطباق نداشته‌اند، این اقدامات می‌توانند موجب مسئولیت بین‌المللی دولت‌های عامل شوند. افزون بر این، مطابق ماده ۱۶ «پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی» مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل، هر دولتی که با علم به اوضاع و احوال، در ارتکاب فعل متخلفانه

بین‌المللی از طریق کمک نظامی، اطلاعاتی، مالی یا لجستیکی مشارکت مؤثر داشته باشد، ممکن است خود نیز دارای مسئولیت بین‌المللی باشد.

در صورت احراز مسئولیت بین‌المللی، دولت مسئول مکلف به توقف فعل متخلفانه، ارائه تضمین نسبت به عدم تکرار و جبران کامل خسارات وارده خواهد بود. مطابق رأی مشهور کارخانه کورزو (Factory at Chorzów)، اصل بنیادین حقوق مسئولیت بین‌المللی آن است که جبران خسارت باید تا حد امکان تمامی آثار فعل متخلفانه را از میان بردارد و وضعیت را به حالتی بازگرداند که اگر آن فعل رخ نداده بود، وجود می‌داشت. از این‌رو، مستندسازی دقیق خسارات انسانی، اقتصادی، زیست‌محیطی و فرهنگی ناشی از حملات، شرط اساسی هرگونه مطالبه غرامت و پیگیری مسئولیت بین‌المللی در مراجع ذی‌صلاح خواهد بود.

اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بر این استوار است که هر دولتی که مرتکب فعل متخلفانه بین‌المللی شود، مکلف به جبران کامل خسارات ناشی از آن است. این اصل، هم خسارات ناشی از تجاوز غیرقانونی به زور در چارچوب *حقوق توسل به زور* (Jus ad Bellum) و هم خسارات ناشی از نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه (*Jus in Bello*) را دربر می‌گیرد. بنابراین، هرگونه خسارتی که در نتیجه ارتکاب جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت یا نقض‌های فاحش حقوق بین‌الملل حقوق بشر در جریان مخاصمات مسلحانه ایجاد شود، مشمول قواعد جبران خسارت خواهد بود. (Yilmaz Vastardis et al., 2025)

رأی *Factory at Chorzów* اصل بنیادینی را بنیان نهاد که امروزه بر تمامی حوزه‌های مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، از جمله نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه، حاکم است. بر این اساس، هرگاه دولتی با حملات غیرقانونی علیه شهرها و مناطق مسکونی، تعهدات خود ناشی از حقوق بین‌الملل بشردوستانه را نقض کند، صرف توقف رفتار متخلفانه کافی نیست، بلکه مطابق اصل مقرر در رأی *Factory at Chorzów*، مکلف است تمامی آثار ناشی از نقض را، تا حد امکان، از طریق اعاده وضع سابق، پرداخت غرامت و سایر اشکال جبران مناسب مرتفع سازد. با تطبیق این اصل بر حملات غیرقانونی علیه شهرها و مناطق مسکونی، هرگاه دولتی با نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله اصول تفکیک، تناسب و احتیاط در حمله، موجب خسارت به غیرنظامیان و اموال غیرنظامی شود، افزون بر تعهد به توقف رفتار متخلفانه، مسئولیت بین‌المللی آن دولت برای جبران کامل خسارات وارده نیز محقق خواهد شد. این اصل بعدها در مواد ۳۱ تا ۳۶ پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها کمیسیون حقوق بین‌الملل مورد تأیید قرار گرفت. (Factory at Chorzów Case, 1928)

بر اساس گزارش‌های منتشرشده توسط سازمان‌های بین‌المللی و رسانه‌های معتبر، این حملات موجب خسارات قابل توجهی به تأسیسات نظامی، زیرساخت‌های دفاعی، تأسیسات هسته‌ای، مراکز صنعتی، سامانه‌های پدافندی و برخی زیرساخت‌های غیرنظامی ایران شده است. همچنین، این عملیات‌ها به کشته و مجروح شدن شماری از نظامیان و غیرنظامیان و وارد آمدن خسارات اقتصادی گسترده به بخش انرژی، حمل‌ونقل، ارتباطات و تولید منجر شده است.

علاوه بر عملیات نظامی مستقیم، گزارش‌های متعددی درباره حملات سایبری، عملیات خرابکارانه، ترور اشخاص، جنگ اطلاعاتی و اقدامات محدودکننده اقتصادی منتشر شده است که آثار قابل توجهی بر امنیت، اقتصاد و رفاه عمومی ایران برجای گذاشته‌اند. مطابق حقوق بین‌الملل بشردوستانه، تمامی طرف‌های مخاصمه موظف‌اند اصول تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی، تناسب، ضرورت نظامی و اتخاذ احتیاطات لازم در حمله را رعایت کنند. حملات عمدی یا بی‌ضابطه علیه غیرنظامیان یا اموال غیرنظامی، حمله به زیرساخت‌های حیاتی و وارد کردن خسارات نامتناسب به جمعیت غیرنظامی، در صورت احراز شرایط مقرر در حقوق بین‌الملل، می‌تواند نقض فاحش کنوانسیون‌های ژنو و در مواردی جنایت جنگی تلقی شود. علاوه بر مسئولیت مستقیم دولت‌های عامل، حقوق بین‌الملل مسئولیت بین‌المللی دولت‌هایی را که با علم به شرایط، در ارتکاب فعل متخلفانه بین‌المللی از طریق کمک نظامی، اطلاعاتی، مالی، فنی یا لجستیکی مشارکت مؤثر داشته باشند نیز مورد شناسایی قرار داده است. مطابق ماده ۱۶ «پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی» مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل، دولتی که آگاهانه به دولت دیگر در ارتکاب فعل متخلفانه بین‌المللی کمک یا معاونت کند، در صورت تحقق شرایط مقرر، خود نیز دارای مسئولیت بین‌المللی خواهد بود. (International Law Commission [ILC], 2001)

در صورت احراز نقض قواعد آمره حقوق بین‌الملل، دولت مسئول مکلف است رفتار متخلفانه را متوقف کرده، تضمین‌های لازم نسبت به عدم تکرار ارائه دهد و خسارات مادی و معنوی وارده را مطابق اصول شناخته‌شده حقوق بین‌الملل جبران کند. جبران خسارت می‌تواند اشکال مختلفی از جمله اعاده وضع سابق، پرداخت غرامت، رضایت و سایر اشکال جبران را دربر گیرد و در این راستا،

مستندسازی دقیق خسارات انسانی، اقتصادی، زیست‌محیطی و فرهنگی ناشی از حملات، برای هرگونه مطالبه جبران خسارت یا طرح دعوا در مراجع بین‌المللی اهمیت بنیادین دارد.

چالش‌های اجرای حقوق بین‌الملل معاصر در حمایت از شهرها و غیرنظامیان و راهکارهای حقوقی

اجرای جبران خسارت در مخاصمات مسلحانه، صرف‌نظر از احراز مسئولیت بین‌المللی دولت متخلف، با چالش‌های حقوقی، اجرایی و نهادی متعددی روبه‌رو است. به بیان دیگر، اثبات نقض حقوق بین‌الملل و صدور حکم مسئولیت، تنها نخستین مرحله در فرآیند جبران خسارت است و تحقق عملی آن مستلزم وجود سازوکارهای مؤثر داخلی و بین‌المللی است. در جنگ‌های نوین، به نظر می‌آید چالش اصلی صرفاً احراز مسئولیت بین‌المللی نیست، بلکه طراحی و اجرای سازوکارهای مؤثر برای تحقق جبران خسارت است. از این‌رو، در تحلیل حقوقی حملات نظامی به شهرهای ایران نیز، بررسی مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها باید هم‌زمان با مطالعه ابزارهای عملی اجرای جبران خسارت، شناسایی منابع مالی، نحوه اجرای احکام و نقش نهادهای بین‌المللی انجام شود.

از سویی دیگر، در جنگ‌های نوین، تحقق جبران خسارت دیگر صرفاً به احراز مسئولیت دولت متجاوز وابسته نیست، بلکه مستلزم مشارکت و پاسخگویی سایر بازیگرانی می باشد که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در وقوع یا استمرار خسارات نقش داشته‌اند. به عبارتی، جنگ‌های نوین ساختار سنتی مسئولیت بین‌المللی را با چالش مواجه کرده‌اند. در حملات نظامی معاصر، عملیات نظامی صرفاً به وسیله نیروهای مسلح انجام نمی‌شود، بلکه شبکه‌ای از دولت‌ها، شرکت‌های خصوصی، ارائه‌دهندگان خدمات اطلاعاتی، سامانه‌های سایبری و زیرساخت‌های فناورانه در تحقق اهداف نظامی نقش دارند. از این‌رو، تحلیل حقوقی حملات نظامی به شهرهای ایران نیز نباید صرفاً بر دولت مباشر متمرکز باشد، بلکه باید نقش احتمالی سایر بازیگران مؤثر در تسهیل عملیات نظامی را نیز بر اساس قواعد مسئولیت بین‌المللی مورد بررسی قرار دهد. در نهایت، این که تحقق جبران خسارت در مخاصمات معاصر مستلزم توسعه مفهوم پاسخگویی فراتر از الگوی سنتی دولت‌محور است. البته این توسعه به معنای نادیده گرفتن قواعد موجود حقوق بین‌الملل نیست، بلکه نشان‌دهنده ضرورت تفسیر پویا و تکاملی قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در پرتو ویژگی‌های جنگ‌های نوین است. از این منظر، هرگاه احراز شود که سایر بازیگران از طریق ارائه اطلاعات عملیاتی، پشتیبانی سایبری، کمک‌های لجستیکی، تأمین مالی یا سایر اشکال حمایت، با علم به اوضاع و احوال و به‌گونه‌ای مؤثر در ارتکاب یک فعل متخلفانه بین‌المللی مشارکت داشته‌اند، امکان بررسی مسئولیت بین‌المللی آنان نیز بر اساس قواعد عام حقوق بین‌الملل قابل بررسی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

بررسی انجام‌شده در این مقاله نشان می‌دهد که تحلیل حقوقی حملات نظامی علیه شهرها در حقوق بین‌الملل مستلزم تفکیک دقیق میان مشروعیت توسل به زور و انطباق رفتار طرف‌های مخاصمه با حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. در سطح نخست، ماده ۲(۴) منشور ملل متحد قاعده‌ای آمره را تثبیت می‌کند که هرگونه استفاده از زور را ممنوع می‌سازد، مگر در موارد استثنایی محدود نظیر دفاع مشروع وفق ماده ۵۱ یا مجوز شورای امنیت. رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌ویژه در قضیه نیکاراگوئه، این ممنوعیت را به‌عنوان قاعده عرفی الزام‌آور تأیید کرده است.

در سطح دوم، حتی در فرض وجود مخاصمه مسلحانه، حقوق بین‌الملل بشردوستانه بر نحوه انجام عملیات نظامی حاکم است. اصول تفکیک، تناسب و احتیاط در حمله که در پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ و رویه قضایی بین‌المللی تثبیت شده‌اند، معیارهای اصلی ارزیابی مشروعیت حملات نظامی محسوب می‌شوند. بر این اساس، حمله به اهداف غیرنظامی مانند مناطق مسکونی، مراکز درمانی، مدارس، دانشگاه‌ها و زیرساخت‌های حیاتی، در صورت فقدان ضرورت نظامی یا عدم رعایت اصول یادشده، می‌تواند ناقض قواعد آمره و عرفی حقوق بین‌الملل باشد.

در سطح مسئولیت بین‌المللی، نقض این قواعد موجب مسئولیت دولت‌ها مطابق پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل خواهد شد که شامل توقف عمل متخلفانه، تضمین عدم تکرار و جبران خسارت است.

در مجموع، نظام حقوق بین‌الملل معاصر با ایجاد پیوند میان ممنوعیت توسل به زور، قواعد بشردوستانه و رژیم مسئولیت بین‌المللی، چارچوبی نسبتاً منسجم برای پاسخ‌گویی در قبال مخاصمات مسلحانه فراهم کرده است. با این‌حال، چالش اصلی همچنان در دو حوزه باقی می‌ماند: نخست، اثبات دقیق و قابل اتکای وقایع در شرایط مخاصمه؛ و دوم، اجرای مؤثر سازوکارهای مسئولیت در سطح بین‌المللی. بنابراین، کارآمدی حقوق بین‌الملل نه در فقدان قواعد، بلکه در ضعف سازوکارهای اجرایی و سیاسی‌شدن فرآیندهای پاسخ‌گویی با چالش مواجه است.

References

Alec R. Casey, *The 1923 Hague Rules of Air Warfare: Can Interwar Aerial Bombardment Rules Work in a 21st Century War?*, 35 Minn. J. Int'l L. 163 (2026). Available at: https://scholarship.law.umn.edu/minn-jrnl-intl-law/vol35/iss2/5

Anil Yilmaz Vastardis, Carla Ferstman, Bohdan Karnaukh & Emma Baldi, Reparations for Conflict-Related Harms in Ukraine: The Crucial Role of Businesses (University of Essex, Essex Business and Human Rights Project, 2025), p. 15.

Jenna Sapiano (May 24th, 2024), "Bringing Peace to the Ruins of War: Post-War Urban Reconstruction", University of Notre Dame's Kroc Institute for International Peace Studies. https://peacepolicy.nd.edu/2024/05/28/bringing-peace-to-the-ruins-of-war-post-war-urban-reconstruction/?utm_source=chatgpt.com

Robin Coupland & Paul Ray, "The Reverberating Effects of Explosive Weapons on Urban Services," International Review of the Red Cross, Vol. 98, No. 901, 2020, pp. 53–86

Vincent Bernard, "War in Cities: The Spectre of Total War," International Review of the Red Cross, Vol. 98, No. 901, 2016, pp. 9–21., doi:10.1017/S1816383117000170

Other Documents

Armed Activities on the Territory of the Congo (Democratic Republic of the Congo v. Uganda), Judgment, ICJ Reports 2005.

Factory at Chorzów (Germany v. Poland), PCIJ, Series A, No. 17 (1928), p. 47

International Committee of the Red Cross. (1987). Commentary on the Additional Protocols of 8 June 1977 to the Geneva Conventions of 12 August 1949. Martinus Nijhoff

International Court of Justice. (2004). Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion of 9 July 2004. I.C.J. Reports 2004, p. 136.

International Court of Justice (ICJ). (1996). *Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion*, I.C.J. Reports 1996.

International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia (ICTY). (1995). *Prosecutor v. Duško Tadić*, Decision on the Defence Motion for Interlocutory Appeal on Jurisdiction

International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia (ICTY). (2003). *Prosecutor v. Stanislav Galić*, Trial Judgment.

International Law Commission. (2001). Draft articles on responsibility of States for internationally wrongful acts, with commentaries. United Nations.

International Law Commission, Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts (2001), Art. 16.

Legality of the Threat or Use of Force (Nicaragua v. United States of America), Judgment, ICJ Reports 1986.

Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Merits, Judgment, ICJ Reports 1986, p. 14.

Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, ICJ Reports 2004, p. 136.

Prosecutor v. Strugar, IT-01-42-T, Judgment (ICTY, 31 January 2005).

United Nations Charter (1945), Articles 2(4), 39–42, 51

Rome Statute of the International Criminal Court (1998), Article 8